

# جامعه افغانستان کنونی در آستان گذار اجتماعی و فکری

به ادامه گذشته



نوشته از ع. بصیر دهباز

در قسمت اول این نوشته که در حقیقت مدخلی برای باز کردن مسائل اصلی و گرهی ملت و جامعه ما در شرایط کنونی بوده است، تلاش صورت گرفت تا تعداد از سوالات را مطرح نمائیم و اساس و انگیزه سوالات را در بیان یک تعداد از فاکت های مشهود قابل بررسی و توضیح دانستیم که اعم در سطح اجتماعی یعنی فکتور های تأثیر برانگیر داخلی و هم فاکت های که بالآخر سیاست های خارجی یعنی سیاست های جیو پولیتیک و جیو استراتژیکی دولت های همسایه، قدرت های منطقی و بین المللی بر روند های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور ما تاثیر ابر انگیر بوده اند و هنوز هم هستند.

قبل از آنکه به ادامه موضوع بپردازم، میخواهم از یکی از خواننده گان ارجمند و بزرگوار که دو سوال شان را از طریق سایت وزین بامداد مطرح نموده بودند و طالب توضیح بیشتر شده اند، سپاسگزاری نمایم. البته برای این خواننده گرامی باید متذکر گردم که ممکن ایشان پاسخ های وسیع خویش را در ادامه این سلسله نوشته ها دریاف خواد کرد ولی با آنهم خومت شان به یک پاسخ کوتاه میپردازم و آن اینکه :

من خود ترس از آن دارم که در توضیح و برجسته ساختن یکی از خصوصیات و احساس افغانی ما که توصیف از دوست و دشمن در حد مبالغه صورت گرفته و هنوز صورت میگیرد، خود به مبالغه فکری تن در ندهم زیرا که من هم از همان جامعه برخاسته و در آن به رشد فکری و روانی رسیده ام. ما افغانها با آسانی به دیگران اعتماد " بدون سرحد " میکنیم. با یک دوستی که هنوز برای اعتماد کردن قبل از وقت است، همه احساس، عاطفه و نیت نیک و بی آلایش خود را در قدم های طرف مقابل میگذاریم. برای یک دشمن شاید و دوست نما، خوشباوری ما نقطه ضعف و آسیب پذیر است که ما در تاریخ بخصوص تاریخ سی و پنج سال اخیر از آن در تمام عرصه ها آسیب دیده و در مجموع ملت ضربات بزرگ را متحمل شده است. این برخورد احساساتی ما چه در تبارز دشمنی و یا تبارز دوستی با دولت های دیگر که در حقیقت برای ما دولت خارجی اند، مبالغه آمیز بوده و است. مثلاً کاربرد اصطلاح دولت " برادر " تعداد از سیاسیون ما در شریک ساختن تمام معلومات ها و محرمیات دولتی که امنیت ملی ما در گرو آن بوده است با این دول در حدی بوده که سرحد سیاست و پختگی سیاسی را عقب زدیم. دولت های خارجی که بر عکس نیت و احساسات خوش باورانه ما تنها روی امنیت و منافع مقطعی و درازمدت خود در مسائل افغانستان زیدخل شده بودند، با تغییر در جو سیاسی و نظامی کشور ما همه آنچه را که یکی از طرف جنگ دوسته به آنها تقدیم نموده بودند، دوباره بر ضد خود آنان استفاده نمودند.

نتیجه گیری در مسائل بگرنج و پیچیده افغانستان چیزی دیگری بوده نمیتواند جز اینکه جنگ در برابر ملت و مردم ما در عین ماهیت و هدف دشمنانه ادامه یافته ولی فقط این دول بیگانه در هر مقطع زمانی یک نیروی معین از داخل کشور را به خدمت گرفته اند. اگر مثالی از دولت پاکستان ارائه نمایم، این فاکت کاملاً صدق میکند. اگر من از خواننده محترم سوال نمایم که شما در پالیسی دستگاه نظامی پاکستان، این ژاندارم منطقه چه تغییر را در دوره های سیاسی - نظامی از ریاست جمهوری محمد داود، دوره های مختلف حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان، دوره حاکمیت تنظیم های جهادی، طالبان و بلاخره 14 سال اخیر

میبینید. پس من ممکن بر حق باشم نتیجه گیری نمایم که پاکستان یک دشمن تاریخی ملت و مردم افغانستان بوده است، بخاطر منافع حیاتی و منافع نامشروع خود در سی و پنج سال گذشته بحیث یک " دشمن عنعنوی " جنگ اعلام نا شده را در برابر ملت مظلوم ما آغاز و ادامه میدهد. ادامه جنگ طالبان بر ضد ملت و منافع ملی و در تبنانی با دستگاه استخباراتی پاکستان همان است که عین عمل سالهای پیشین را در ذهن تداعی مینماید.

مرتبط به سوال دومی خواننده گرامی عرض گردد که بدون شک انسان جامعه افغانی ما با آن پختگی و آگاهی رسیده است و خود به درک این واقعیت نایل گردیده است که افغانستان قربانی یک بازی بزرگ سیاست های نامشروع شده است. ما و جامعه ما بدون شک در یک پروسه فرسایشی و کرنشی قرار داده شده ایم که فرصت های معین برای نیل به انکشاف ، ثبات و امنیت با مغلقیت ها و پیچیده گی ها مواجه ساخته شده اند. یعنی از دست دادن آن فرصت های ممکن که میتوانست در نیل به وفاق ملی ، وضاحت در سیاست ها، استقلالیت دولت در تأمین منافع ملی اش استفاده میشدند . ما با ایجاد پیچیده گی های معین مواجه وهمه فرصت های ممکن و قابل استفاده ما نا ممکن گردیدند. آیا میتوان دیگر شک و گمانی داشت که 42 کشور که در افغانستان زیدخل بودند، هر کدام گروه های مخفی مسلح خود ساخته طالب را نداشتند؟ حتی بر اساس گزارشهای دو سال قبل آنها در مواقع حساس این گروه های مخفی شان را با هلیکوپتر ها به ولایات مانند سمنگان، بغلان و کندوز انتقال دادند. آیا ما شک داشته باشیم که آمریکا و انگلستان در برخورد با مسأله صلح افغانستان و موقف و سیاست پاکستان برخورد دوگانه نداشته است. آیا ما شک داشته باشیم که عوامل دستگاه فساد و مافیای قدرت به شکلی خود را در زیر چتر حمایت و حفظ روابط با این دول مصئون نسخته اند؟ . من همچنان هیچ گونه شکی نمیبینم که مردم افغانستان سی و پنج سال گذشته را نه تنها تاریخ نویسی کرده اند بلکه با آگاهی ، پختگی و توانائی و بر اساس فاکت ها و نتیجه گیری از واقعیت ها بررسی تاریخی را هم از آن خود کرده اند. من به آنچه مردم جامعه افغانی ما از لا بلای واقعیت ها درک نموده و از آنها نتیجه گیری نموده و مینمایند ، اصطلاح " خود آگاهی سیاسی " را بجا

بکار میبرم. همین نتیجه گیریها و قضاوت ها در میان مردم و توسط مردم نه تنها اثر گزار بر روان عامه است بلکه روان اجتماعی را در یک مقطع زمانی تعین مینماید و روان اجتماعی انگیزه تحركات و جهش های خود جوش میشوند.

در اینجا ما نباید فراموش نمائیم که از توضیحات بالا کدام تجارب و درس ها را باید به نسل جوان و بالنده ما ارائه داد:

یکی اینکه: باید نسل سازنده و بالنده ما نسل دراک، باریک بین و آراسته با هنر سیاسی باشد. هر ملتی دارای حقوق مشروع اند مبنی بر حفظ تمامیت ملی، استقلالیت در تبارز اراده ملی، انکشاف و رفاه، تأمین امنیت و مصئونیت فردی و اجتماعی شهروندان خود را در داخل سرحدات و خارج از آن و این حقوق مشروع در قوانین و کنوانسیون های بین المللی مسجل شده اند، ولی در سیاست های کنونی بین المللی جستجو و تأمین منافع ملت ها جایش را به منافع نامشروع و آزمندانه دولت های بزرگ و وابسته، دولت مداران و سرمایه های بزرگ داده که عملاً آن قوانین و کنوانسیون ها را پشت پا میزنند و نقض صریح و گستاخانه میکنند. جای منافع مشروع "ملت ها" را منافع نامشروع دولت مداران به تصرف گرفته اند. آنان با در نظر داشت اهداف کوتاه مدت و دراز مدت شان به ایجاد اتحاد های نامقدس در مناطق داغ و پر منفعت جهان مبادرت ورزیده و با استفاده از افراد و گروه های آزمند و ضعیف النفس ستون های پنجم را در کشور های تحت نفوذ شان ایجاد مینمایند. این ستون همان شرکای اهداف آزمندانه در طویل المدت اند که در طول زمان سرمایه گذاری سیاسی شده اند.

پس نسل جوان و آینده ساز ما باید آن درک و درایت سیاسی را که ما بدان "هنر سیاسی" مینامیم، بهتر از گذشتگان شان فرا گیرند و بیشتر به منافع ملی و ملت خود بیاندیشند و به همان ایده ها با استقلال اراده در کارزار سیاست ملی و جهانی وارد شوند. اتکا بر منافع ملی، حفظ استقلالیت و تمرکز عمل و فکر بر تأمین این منافع ملت و مردم خود همان مفهوم "اندیشه ملی" است که در اوضاع کنونی و آینده ما اهمیت بزرگ دارد و خواهد داشت. ملی

اندیشی را نمیتوان به مانند گذشته های تلخ و تاریک مارک کفر و الحاد و یا دین ستیزی زد، ولو اگر منافع ما بر منافع کدام کشور همدین و هم کیش ارجحیت داشته باشد. ما نباید فراموش کنیم که ما ممکن با تعداد از ملت های جهان هم کیش ، ممکن هم زبان و دارای کلتور و فرهنگ مشابه باشیم ولی آن در سطح روابط مردمان ملتها اند ولی هر ملت دارای دولتی است که در کسب منافع خود شان هر گونه زمینه و امکان را جستجو و بکار میگیرند، ولو به ضرر ملت های دیگر باشد.

روی همین ملحوظ و دلیل است که نویسنده در توضیح فوق تاکید بر کسب و تقویه احساس و اندیشه ملی ، ترقی خواهی ملی و وطنپرستی را برای نسل جوان کنونی یکی از شعار های با اهمیت و ضروری برای سمت یابی تحرکات و جهش های خود جوش کنونی میداند. بر ادامه این موضوع نویسنده میخواهد بحث و بررسی را بر سه سوال زیر متمرکز سازد:

جهش های خود جوش چگونه در روندهای اجتماعی خود را انکشاف خواهند داد؟  
با تبارز کدام پدیده های تحریک کننده تغیر ، پذیرش تغیر و حرکت ها خود جوش میتوان سیر شکل گیری و تحرکات سازمان یافته را تشخیص و راه های برون رفت را قابل پیشبینی ساخت؟

با کدام شعار های ممکن و عملی ترقی ، تحول و روشنگری را با در نظر داشت شرایط جامعه و موجودیت پدیده های واقعاً موجود جامعه افغانی ما میتوان معین نمود؟  
قبل بر همه باید بر پیش زمینه ها ، شکل گیری و خصوصیات جهش های خود جوش مکتبی نمود.

مردم افغانستان در سی و پنج سال گذشته هفت شکل حکومتات و 11 رهبر دولتی را از سر گذشتانده است. حکومتها علاوه بر انبوه معضلات اجتماعی با بحران سیاسی و جنگ مواجه بوده

اند. در هر دوره در نتیجه تعویض غیر عادی و خونین رهبران، این جنگ و بحرانهای اجتماعی از یکی به دیگری تحویل داده شده است. مردم، بخصوص لایه های شهری در هیچ کدام از این دوره ها (از زمان محمد داوود الی ختم دوره طالبان) فرصت های قانونی و حقوق اجتماعی - شهروندی را نداشته اند تا خواست ها خود را در چوکات اجازت های قانونی تبارز دهند. آغاز و ادامه جنگ هم مانع ایجاد زمینه های دموکراتیک در چوکات یک قانون اساسی گردیدند. یکی از این مثال ها قانون اساسی سال 1366 زمان دوکتور نجیب الله است که در آن زمینه های کسب حقوق شهروندی پیشینی گردیده بود ولی آن روشنفکر اپوزیسیونی که میتوانست از لحاظ سیاسی از آن بهره میبرد، یا در داخل افغانستان نبودند و یا به شکلی مستقیم و یا غیر مستقیم در حمایت از جنگ بر ضد دولت قرار داشت و یا تعداد دیگر به نسبت عدم اعتماد نسبت به سیستم و به انتظار سقوط دولت در یک تخیل سرابی آمدن حکومت تیپ شاه بودند. با سقوط دولت دوکتور نجیب الله ادامه جنگ و وحشت میان تنظیم های جهادی مردم را مصروف تلاش برای زنده ماندن و نجات از کشته شدن ساخت. در زمان طالبان از اثر فشارها و تظلم پای مردم را در زمین و سرشان را در آسمان جا و مصئونیتی نبود ولی تحركات زیر زمینی بخاطر بدست آوردن پائین ترین سطح حقوق ابتدائی وجود داشته است. مظاهره زنان بر ضد مظالم طالبان و فعالیت های اجتماعی منجمله کورس های مخفی آموزش تعلیم و تربیت برای دختران جوان در منازل شخصی مثالهای زنده اند.

بعد از سقوط طالبان و تجارب خونین از زنده گی، وحشت و دهشت جنگ و استبداد طالبان و تنظیم های جهادی، فرصت های جدید برای کسب آزادی های سیاسی و اجتماعی مساعد گردید که مجموع این ارزش های بشری، اجتماعی و بشری و حقوق شهروندی در قانون اساسی جدید تسجیل گردیدند. گرچه بخش اعظم محتوای قانون اساسی سال 1366 جمهوری وقت افغانستان دوباره در قانون اساسی فعلی دیده میشود ولی مردم در سالهای اول ایجاد دولت تحت رهبری آقای کرزی به تطبیق و عملی شدن ارزش های قانون اساسی امید پیدا نمودند و آینده خود و حلقات اجتماعی و سیاسی و بلاخره بقای ملت را در آن میدیدند. با

گذشت زمان امید ها ، باور و اعتماد به بقای ارزش ها کمتر گردید و اکنون دارد به حد اقل باور میرسد. به مفهوم دیگر پدیده بنام قانون اساسی و تطبیق آن در مسایل کشوری دارد به فراموشی سپرده میشود. من مثال خوبی از یکی دوستان جلیل القدر خود را در اینجا تکرار میکنم که میگوید: " حکومت وحدت ملی بعد از ایجادش منافع و محتوای قانون اساسی را به طاق نیسان گذاشته است. قدرت مداران جدید بیشتر در پی تطبیق مفاد توافقات اند در حالیکه توافقات پیرامون ایجاد حکومت وحدت ملی بخاطر تطبیق بلا انحراف قانون اساسی و ارزش های مندرج آن به وجود آمد تا تضمین های تطبیقی قانون اساسی حفظ و به خطر مواجه نگردند".

هدف جهش های خود جوش کنونی هم در واقعیت حفظ ارزش های قانون اساسی است نه کدام دین ستیزی و حرکت در جهت انارشی و یا کشانیدن جامعه بطرف انحراف اخلاقی ، زیر پا کردن سنت های پسندیده بلکه تلاش برای حفظ و بقای ارزش های که جامعه افغانی در سی و پنج سال گذشته در پی بدست آوردن آن بودند.

این ارزش ها کدام ها اند:

تأمین عدالت ، حاکمیت قانون، نظم و امنیت اجتماعی ، آزادی های اساسی حقوق بشری، حق انتخاب در یک پروسه کاملاً عادلانه و عاری از تقلب و فریب ، حق آزادی زبان و قلم ، تأمین حقوق شهروندی انسان جامعه افغانی بدون در نظر داشت تعلیق جنسی، زبانی و اتنیکی و مذهبی و دهها مسائل دیگر که انسان برای یک زنده گی مصئون و آبروندانه بدانها نیاز دارد. در اینجا میتوان جهش های خود جوش را ناشی از عدم اعتماد به سیستم سیاسی ، در معرض خطر قرار گرفتن ارزش ها و بی باوری به آینده دانست. نباید از این انکار نمود که تنها روشنفکران ، نسل جوان تحصیل کرده و زنان و سازمانهای سیاسی و اجتماعی در عین موقعیت روانی ( روان اجتماعی) قرار دارند بلکه شاخه های از تنظیم های جهادی و نسل جوان موسسات دینی در شهر ها هم نیز در بخش زیاد مسائل خود را در این این جهش شریک

میدانند. پس در اینجا موضوع نباید بالا کشیدن افسانه راست و چپ و یا مدافعین اسلام و دین ستیزان ، غرب پرستان و طرفداران سنت های جامعه باشند بلکه موجودیت دو جریان است که یکی دفاع از روشنگری ، تحول و حفظ ارزش شهروندی و اسلامی که در قانون اساسی پیش بینی گردیده اند ، با هم در یک خط هدفمندانه کنار می آیند و در جهت دیگر مافیای قدرت ، ناقضین حقوق انسانی ، وحشت طالبی و داعشی ، مجال دهنده گان به خرافات مانند جادو و فالبینی و دهها عوامل تاریکی و جهل قرار دارند که خود را تیکه داران دین میدانند ، نیز با هم کنار می آیند . در واقعیت گروه دومی بعد از واقعه شهادت فرخنده در اعمال و گفتار شان دین ستیزی و انسانیت ستیزی اصلی شان را نمایان ساخته به صف آرائی جدید مبادرت میورزند و از عقب میکروفون ها با ترقی و تحول که نیاز زمان است، در جنگ و خصومت میبر آیند.

یکی از عوامل دیگری که بی باوری و خطر از دست رفته ارزش های قانون اساسی را بزرگتر میسازد ، موجودیت ستون پنجم یعنی موجودیت تعداد حلقات و چهره های جهادی و عوامل فساد و مافیای غضب زمین و مداد مخدر اند که " به اصطلاح عامیانه " در کناره های آب پا تر میکنند و گهی در آب و گهی در خشکه میولند ، گهی با لنگی و پیراهن و تنبان دست به دعا شده از نجات اسلام حرف میزنند و روز دیگر با دریشی و نکتائی اکت شهری بودن نموده و ناز قشر جدید اشرافیت تنظیمی را از پشت میکروفونها میفروشند و خود را صاحبان ملت میدانند در حالیکه جفا های شان با ملت ، در محاسبه به دیگران در یک ترازو نمیگنجد.

جیش های خود جوش چه میخواهند؟..... ادامه دارد.